

— جویا جهانبخش

# — پارسای کنار دریا... —

(واکاوئی اشارتی باریک در حکایتی از گلستان  
سعدی)

۱۳-۳

## پارسای کنار دریا

(واکاوی اشارتی باریک در حکایتی از گلستان سعدی)  
جويا جهانبخش

**چکیده:** حکایت سیزدهم دومین باب گلستان سعدی بابی در اخلاق درویشان است. نویسنده در نوشتار حاضر مقصود شیخ شیراز از قید کنار دریا در این حکایت را مورد مذاقه و واکاوی قرار داده است.

**کلیدواژه:** سعدی شیرازی، گلستان سعدی، حکایت سیزدهم، حکایت گلستان، کنار دریا، زخم پلنگ، اخلاق درویشان، پارسا.

## A Pious Man by the Sea

(Explicating some of the delicate remarks in one of the anecdotes of Sa'di's Gulistān)

By: Jūiā Jahānbakhsh

**Abstract:** The thirteenth anecdote of the second section of Sa'di's Gulistān is on the dervishes' ethics. This article is going to explain Sheikh-e Shirāz's intention of using the adverb 'by the sea' in the mentioned anecdote.

**Key words:** Sa'di-e Shirāzi, Gulistān, anecdote number thirteen, one of the anecdotes of Gulistān, by the sea, leopard wound, the dervishes' ethics, pious man.

## الْوَرَعُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ

تحقیق عن إشارة عابرة في إحدى حكايات گلستان سعدی  
جويا جهانبخش

تحدثت الحكاية الثالثة عشرة من الباب الثاني في گلستان سعدی عن أخلاق الدراويش.

ويبحث الكاتب في المقال الحالي عن مقصود شيخ شیراز من عبارة ساحل البحر الواردة في هذه الحكاية، مشيراً إلى بعض النقاط الكامنة فيها.

**المفردات الأساسية:** سعدی شیرازی، گلستان سعدی، الحكاية الثالثة عشرة، حكاية گلستان، ساحل البحر، عصبة النمر، أخلاق الدراويش، الورع.

# پارسایِ کنارِ دریا... —

— جویا جهانبخش

(واکاوئیِ اشارتی باریک در حکایتی از گلستانِ سعدی)

حکایتِ سیزدهم دُومین بابِ گلستانِ بی خزانِ سعدی - که بابی است در اخلاقِ درویشان -، از این قرار است:

«پارسایی را دیدم بر کنارِ دریا که زخمِ پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی شد. مدت‌ها در آن رنجور بود و شکرِ خدای - عز و جل - علی‌الدوام گفتی. پرسیدندش که: شکر چه می‌گویی؟ گفت: شکر آنکه به مصیبتی گرفتارم، نه به معصیتی!»

گر مرا زار به کشتن دهد آن یارِ عزیز      تا نگوئی که در آن دم غمِ جانم باشد

گویم: از بنده مسکین چه گنه صادر شد      کودل آزرده شد از من؟ غمِ آنم باشد!

شیخ شیراز فرمود: «پارسایی را دیدم بر کنارِ دریا که ... چرا «کنارِ دریا»؟ ... «پارسا» در «کنارِ دریا» چه می‌کرده است؟ ...»

شاید کسانی که دماغِ طنزازی و خوشباشی دارند، بگویند: لابد خرجه و دستار بدر کرده و با لباسِ شخصی، و البته برای امر به معروف و نهی از منکر، مثلاً به سواحلِ آنالیا (آنطالیه) رفته بوده و همانجا با شیخ شیرین‌سُخن شیراز ملاقات نموده است! ... برخی از کسانی هم که اینگونه معانی را جدی ترمی نگزند، خواهند فرمود: سعدی مقصودِ خاصی نداشته و فقط می‌خواسته است برای وقوع دیدار و جزایان داستانِ خود، مکانی بیابد؛ خواه قلّه کوه باشد و خواه کنارِ دریا!

من بنده از بعضی دوستان دربارهٔ این حکایت پرسیده و به هزل یا به جد، چنان یا چنین پاسخ می‌دادم که: «... لیک هیچکدام از این دو گونه پاسخ را درست و راهگشا نمی‌دانم.»

تکلیفِ آن پاسخِ هزل‌آمیز و سواحلِ آنالیا (آنطالیه) که روشن است. سواحلِ بلاد، در زمانه و زمینه‌ای که گلستانِ شیخ تصویر می‌کند، مانند این روزگار، از صحنه‌های نگفتنی بی‌آزمی‌های ابناء آدم و بناتِ حوا که چشمانِ هوسباز و معصیتکار ضعفاءِ ایمان را به سوی خویش می‌کشند، پُر نبود. بر فرض هم که بود، این معانی به حکایتِ سعدی ربطی نمی‌یابد. فقط به کارِ تفریحِ خواطری می‌آید که از عبوسِ زمانه به جان آمده‌اند و از هر جدی‌گریزگامی به عالمِ هزل می‌جویند. ... شاید هم کارِ بدی نمی‌کنند! ...»

آنها هم که می‌گویند: سعدی مقصودِ خاصی نداشته و فقط می‌خواسته است برای وقوع دیدار و جزایان داستانِ خود مکانی بیابد، سخنِ سنجیده‌ای نمی‌گویند. هزار و یک جای مناسب‌تر از کنارِ دریا هست که می‌توان دیدارِ پارسائی شاکرو ذاکر را در آن مفروض و مضمور داشت. پارسایان روزگارانِ دور و زاهدانِ داستانهای مشهور، آناند که بر کناره‌های صحراها، صومعه می‌ساختند، یا در بُن غارهای دورافتاده در کوههای صعب‌المنال، جایی برای خلوت و عبادت می‌گزیدند. آیا بیوسیده‌تر نبود که شیخ شیراز نیز پارسایِ زخم‌خورده را فی‌المثل در صوامع شامات یا در کُهوف و مغارات دیدار کند ... تا کنارِ دریا؟! ...»

۱. کتباتِ سعدی، به اهتمامِ محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۷۷.

در دشت آب خورده به یک جوی با ذناب<sup>۹</sup>

حکیم نظامی گنجه‌ای در منظومه خسرو و شیرین فرموده است:

پلنگان را به کوهستان پناهست  
نهنگان را به دریا جایگاهست<sup>۱۰</sup>

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در الهی نامه گفته است:

زمانی کوه گیرم چون پلنگان  
زمانی بحر شورم چون نهنگان<sup>۱۱</sup>

قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بن عمر بن علی محمودی بلخی، در مقامات حمیدی فرموده است:

«... پس دل از استقامت<sup>۱۲</sup> برداشتم، و نماز  
اقامت<sup>۱۳</sup> بگذاشتم. گاه چون سوسمار در رمال،  
و گاه چون پلنگ در جبال، گاه<sup>۱۴</sup> چون ماهی بر<sup>۱۵</sup>  
آب، و گاه چون عقاب بر<sup>۱۶</sup> هضاب<sup>۱۷</sup>، می‌رفتم از  
بیدا<sup>۱۸</sup> به بیدا، تا<sup>۱۹</sup> برسیدم به صور و صیدا...»<sup>۲۰</sup>

باری، با تفصیلی که گذشت، آیا باید سعدی را به سهل انگاری در داستان‌گویی یا بدسلیقگی در حکایت‌پردازی منسوب داشت که با همه فراخی بروبحرو بسیاری آدمیان،<sup>۲۱</sup> جایگاه دیدار خویش را با پارسای مذکور در «کنار دریا» اختیار فرموده است؟! ... یا باید در دُستی ضبط مشهور نسخ گلستان شیخ تردید کرد و احتمال

از قضا، جریان داستان در غارها و اشکفت‌ها و عبادتجای‌های زاهدان و دنیاگریزان در کوه و کتل، با «پلنگ» و «زخم پلنگ» داشتن هم مناسب‌تر می‌آمد؛ چه، در سنت ادبی ما، جای پلنگ، کوهستان است.

منوچهری دامغانی، در چکامه‌ای در وصف آسب، گوید:

چون نهنگان<sup>۲</sup> اندر آب و چون پلنگان بر جبل  
چون کُنگان<sup>۳</sup> بر هوا و همچو طاووسان<sup>۴</sup> به کوی<sup>۵</sup>

امیرمُعزّی نیشابوری در چکامه‌ای ستایشی سروده است:

پلنگان نه همین اندر جبال از او هراسانند  
همه شیران زبون او میان مرغزار اندر<sup>۶</sup>

فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه و پس و راین گفته است:

اگر راهم سراسر مار باشد  
برو صد آهنین دیوار باشد

همه آبش بُود جای نهنگان  
همه کوهش بُود جای پلنگان...<sup>۷</sup>

مسعود سعد سلمان، در ستایش تُرکان و سلطان مسعود چکامه‌ای دارد که در آغاز آن گفته است:

تُرکان که پشت و بازوی مُلکنند و روزگار  
هستند گاه حمله بُرُگانِ کارزار

گُردان سَرکَشند و دلیران چیره‌دست  
شیران بیشه اند و پلنگانِ کوهسار...<sup>۸</sup>

هم مسعود سعد در وصف «گروهی ستیزه‌جوی» می‌سراید:

بر کوه خواب کرده به یک جائی با پلنگ

۲. نهنگ: تمساح.

با «ماهی وال (بال)» اشتباه نشود.

۳. کُنگ: پرنده‌ای کبودرنگ و درازگردن و بلند پرواز که از لک‌لک بزرگ‌تر و از پرنده‌گان مهاجر است و در نقاط مُردابی و معتدل زیست می‌کند. تفصیل را، نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «کُنگ».

۴. در مأخذ چاپی: طاوسان.

۵. دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح: [سید] حبیب یغمایی، به کوشش و مقدمه: سید علی آل داود، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۸۷.

۶. دیوان امیرالشعراء محمد بن عبدالملک نیشابوری مُتخَلص به مُعزّی، به سعی و اهتمام: عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۱۸ ه.ش، ص ۳۱۹، ب ۷۵۹۲.

۷. مثنوی و پس و راین، فخرالدین اسعد الاسترآبادی الفخری الگُرگانی، به تصحیح: کپتان ولیم ناسولیس صاحب و. مثنوی اسعد علی صاحب، کلکته: کالج پریس، ۱۸۶۴ م، ص ۱۷۲.

۸. دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح: رشید یاسمی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۲۷۱.

۹. دیوان مسعود سعد سلمان، همان ج، ص ۴۱.

۱۰. خسرو و شیرین، حکیم نظامی گنجوی، با خوانشی و تصحیح و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعة آرمغان، ۱۳۱۳ ه.ش، ص ۲۴۶.

۱۱. الهی نامه، عطار (فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری)، مقدمه [و] تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفيعي کدکنی، ج: ۵ / ویرایش دوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۱۷۷، ب ۱۵۲۷.

۱۲. چاپ آتوقونی: اقامت.

۱۳. چاپ آتوقونی: با اقامت.

۱۴. چاپ سنگی: و گاهی.

۱۵. چاپ سنگی و چاپ آتوقونی: در.

۱۶. چاپ آتوقونی: در.

۱۷. چاپ سنگی: عقاب.

«هضاب» (جمع «هضبة») یعنی: کوهها و پشته‌ها.

۱۸. چاپ سنگی: + تا.

۱۹. چاپ سنگی: - تا.

۲۰. مقامات حمیدی مترجم مُحسّی، قاضی حمید ابوبکر بلخی، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع مَنشی نُولکشور، ۱۳۴۱ ه.ق. / ۱۹۲۳ م، ص ۵۶؛ و: مقامات حمیدی، حمیدالدین ابوبکر (محمد بن) [علی] محمودی بلخی، به تصحیح: رضا آتوایی نژاد، ج: ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۱۰۵ و ۱۰۹؛ متن و نسخه بدل -؛ و: مقامات حمیدی، با تفسیر اشعار و توضیح آفکنه و اعلام و ترجمه لغات و عبارات مشکله به سعی: سید علی اکبر آتوقونی، ج: ۲، اصفهان: کتابفروشی تأیید، ۱۳۴۴ ه.ش، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲۱. که سعدی خود فرمود: «... که برو بحر فراخست و آدمی بسیار» (کلیات سعدی، به اتمام: مؤسسه علمی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۷۲۰).

داد که نویسنش معدود نُسخته‌هایی اَصیل باشد که در آن حکایت به جای «دریا»، «صحرأ»<sup>۲۲</sup> نوشته‌اند؟! ... .. هیچ‌کدام! ... آری! هیچ‌کدام! ... نَصُورِ نگارنده این سطرها، آنست که شیخ سعدی سَخندانِ ما، به اِنْتِبَاهِ شامل و اِمْعَانِ تمام و تَرَصُّد و تَعَمُّد و تَبَصُّرِ کامل در تَألیف و تَرْتیبِ اُجْزای کلام، از حُضور پارسی قِصَه خود در «کنارِ دریا» سَخْنِ گفته است، و آوردنِ ذِکْرِ «کنارِ دریا» در حکایتِ پارسی زَخْمِ خورده پَلَنگ، وَجْهِ وَجیه داشته و از جانبِ جالِبِ تَوَجُّه از جَوَانِبِ تَنْبُه و ریزبینی و هوشیاری این سَخْنِ پَرْدازِ نَبیه شیراز پَرده برداشته است که هَرآینه کُشَفِ آن ما را به پُختگی و سَخْتگی سَخْنِ سعدی واقِف تر خواهد ساخت؛ ... .. اَمَّا آن وَجْهِ وَجیه و سَبَبِ مَعْقُولِ شاینده تَنْبُه و تَنْبیه، کُدام است؟

تا آنجا که مَن بِنده دیده و بَررسیده‌ام - و بی آن که اِدْعای اِسْتِفْصای تام توأم کرد - بیشترین غُزارندگان و کاوندگان گِلستانِ سعدی در این باره کُفت و گویی نکرده و ای بسا - از بُن - تا اَمَل و تَوَقُّف در این گوشه عبارتِ شیخ را دَرخوَر نیافته‌اند.

از شُرَاحِ قَدیمِ کتابِ عَزیزِ گِلستان، سَوْدِی بُسْتوی<sup>۲۳</sup> و خان آرزو<sup>۲۴</sup> و بَدْرعلی یِ هندی<sup>۲۵</sup> و مُحَمَّد تاج الدین بَهجت<sup>۲۶</sup> و ولی مُحَمَّد اَکْبَرآبادی<sup>۲۷</sup> هیچیک به توضیح این که مَقْصودِ شیخ شیراز از قیدِ «کنارِ دریا» در این حکایت چه بوده است، نَبَرداخته‌اند.

از شُرَاحِ اَخیرِ نِیز آفایانِ دِکْتَرِ مُحَمَّدِ خَزَائِلِی<sup>۲۸</sup> و سَیدِ نورالله ایزدپرست<sup>۲۹</sup> و دِکْتَرِ سَیدِ خَلیلِ خَطیبِ رَهْبَر<sup>۳۰</sup> و دِکْتَرِ غُلامحَسین

یوسفی<sup>۳۱</sup> و دِکْتَرِ حَسَنِ اَنُورِی<sup>۳۲</sup> و دِکْتَرِ حَسَنِ اَحْمَدِیِ گِیوی<sup>۳۳</sup> در این باره توضیحی مَرقوم نداشتند.

به بعضِ تَرْجَمه‌های مُعْتَبَرِ گِلستان هم نگریم؛<sup>۳۴</sup> توضیحی در این باره ندیدم.

از میانِ جَمیعِ گُزارندگان و کاوندگانِ گِلستان - رَحِمَ اللهُ الْمَاضِیْنَ مِنْهُمْ و اَطَالَ بَقَاءَ الْعَابرِیْنَ -، تنها یکی از شُرَاحِ باشنده شَبیه قازه را دیدم که بدین نُکته بَدَلِ عِنایتی کرده است و زهوار تَقَرُّس را در این گوشه نیز جولانی داده و در واکاوی اِشَارَتِ حکایتِ شیخ سَخْنِ سَنجِ ما اِمْعَانِ نَظَرِی فرموده؛ و او، هَمَانَا لَعُوِی باریک‌نگر، غیاث الدین رامپوری، صاحبِ فرهنگِ کِرَامَتِ غیاث اللغات، است.

غیاث الدین رامپوری، صاحبِ غیاث اللغات، در شِرحی که بر گِلستانِ شیخ نوشته است - و بمانندِ فرهنگِ غیاث اللغاتش بَر نُکته‌سنجی‌ها و باریک‌بینی‌های شایانِ تَوَجُّهی اِشْتِمَال دارد -، قیدی را که سعدی در داستان آورده به تَأْمَل گرفته است و کوشیده تا وَجْهِ مَعْقُولِ از برای آن بجوید. رامپوری نوشته است:

«قید برکناره دریا، از آنست که زخمی شیر و پلنگ را هوای شهر چندان موافق نباشد. بیشتر در صحرا<sup>۳۵</sup> برکناره آنها نگاه دارند.

۳۱. سنج: گِلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

۳۲. سنج: گِلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر حسن انوری، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۱۰۲.

۳۳. سنج: گِلستانِ سعدی، مَقْدَمه و شِرح و تَعْلِیقات: دکتر حسن احمدی گوی، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۲۴۴.

۳۴. سنج: تَرْجَمَةُ الْجِلْستانِ الفارسی العِبارة المُشیرالی محابِسِ الادب بِالطَّبِیْ اِشارة، تعریب: الخواجا جبرائیل بن یوسف الشَّهْرِیدِ المخلَع، عُنِی بِنَشْرِه و طَبِیْعَه: الشَّیخ اِبْرَاهِیمِ مُصْطَفَی تاجِ الکُتُبِی بَطْنَطَا، المطبَعَةُ الزَّحْمَانِیَّةُ بَیصْر، ۱۳۳۰ ه.ق.، ص ۷۵؛ و: زَوْضَةُ الْوُردِ (گِلستان)، سعدی السَّیْرَازِی، تعریب: مُحَمَّد الفَرانِی، دَمَشق: وزارةُ الثَّقافة و الإرشاد القومی (مَدْرِیةُ التَّألیف و التَّرْجَمَة)، ۱۳۸۱ ه.ق.، ص ۹۶؛ و: گِلستان و بوستان، برگردان از: ادوارد رهاستک (Edward Rehatsek)، و.جی. ام. ویکنز (G. M. Wickens)، [به اِهْتِمَام: هوشنگ زهتَمَا]، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس (با همکارِی: مَرکَزِ بَیِّنِ الْجَمَلِی کُفت و گوی تَمَدُّنِها)، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۲۵۳.

۳۵. مقصود از «صحرأ»، در اینجا، نه بیابانِ خُشکِ بی آب و عَغْلَف، به اصطلاح، بَرهوت است، بلکه دَشْت و زَمِینِ فِراخِ دِل انگیزی است بیرون از محدوده شهر که در فُصولِ مُناسِب، جای کُل و سَبزه و جوی و آب زوان است، و از لَوْنِ اَلوْنِی مَواهِبِ طَبِیعی، راست چو نان نگارستانی است که مَرْدَمِان از برای تَفْخِج و تَمَاشا و عَشرتِ اَهْنِگِ آن می‌کُنند.

سعدی، خود بارها واژه «صحرأ» را به هَمین معنی به کار برده است؛ از آن جمله است:

● بیا که وقتِ بَهازست تا مَن و توبه هم / به دیگران بگذاریم باغ و صحرأ را ● شُد مویس سبزه و تماشای / تَرخیز و بیا به سوی صحرأ ● اُنْبايِ روزگار به صحرأ زَوَند و باغ / صحرأ و باغ زنده دلان کوی دلبزست ● ز آب زوان و سبزه و صحرأ و لاله زار / با مَن مَگُو: که چشم در اخیاب خوشترست! ● اَنان که در بهار به صحرأ نمی زَوَند / بوی خوش زبیع بریشان مَخُورست! ● و قَبِ آنست که مَرْدَمِ زه صحرأ گیرند / خاصه اَکْثون که بهار آمد و فُردی زبست! ● هَر جاکه بَنَفْشِ اِی بَیْتَم، گویم / مویی ز سَرست باد به صحرأ بَرده است!

۲۲. سنج: کَلِیاتِ سعدی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّد عَلِی فُروغی، ج: ۱۵، تهران: مَوْسَسَة اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۷۷، هامش؛ و: گِلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۶۰۴.

۲۳. سنج: شِرحِ سَوْدِی بَرِ گِلستانِ سعدی، تَرْجَمَة: حیدر خوش طینت. و: زَینُ اَلعابِیدِی چاوشی. و: عَلِی اَکْبَرِ کاظمی، ج: ۲، تبریز: مَرکَزِ نَشرِ فَرهنگِی پَهْتَرین، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۳۹۹.

۲۴. سنج: خیابانِ گِلستان، سِراجِ الدینِ عَلِی خانِ آرزو، چاپِ سنگی، لَکْهَنُو: مطبَعِ مُنْشی نَوَلْکِشور، ۱۳۲۱ ه.ق.، ص ۴۴.

۲۵. سنج: شِرحِ بَدْرعلی بَرِ گِلستان، بَدْرعلی، محله مرزاپور (هند)، ۱۲۴۸ ه.ق. / ۱۸۳۲ م.، ص ۱۷۷.

۲۶. سنج: چَمَنستان، مَفْتی مُحَمَّد تاج الدین مَتَخَلْص به: بَهجت (وَلِد: مُحَمَّد غیاث الدین حَسین خان)، اَفَسْتِ چاپِ سنگی (یِ مطبَعِ صَفَدَرِی تَمَبِیسی ۱۲۹۸ ه.ق.)، زاهدان: کِتابفروشی حَنَفِی، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۷۸.

۲۷. سنج: شِرحِ گِلستانِ فارسی، ولی مُحَمَّد اَکْبَرآبادی، چاپِ سنگی، لَکْهَنُو: مطبَعِ مُنْشی نَوَلْکِشور، ۱۸۹۰ م.، ص ۱۶۲.

۲۸. شِرحِ گِلستان، دِکْتَرِ مُحَمَّدِ خَزَائِلِی، ج: ۱۳، تهران: اِنْتِشاراتِ بَدْرَقَه جاویدان، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۳۶۳.

۲۹. سنج: گِلستانِ سعدی، به کوشش: سَیدِ نورالله ایزدپرست، ج: ۵، تهران: دانش، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۷۶ و ۷۷.

۳۰. سنج: گِلستانِ سعدی، به کوشش: دِکْتَرِ [سَید] خَلیلِ خَطیبِ رَهْبَر، ج: ۲۵، تهران: اِنْتِشاراتِ ضَعِی عَلِی شاه، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۶۸.

ظاهراً دافع حرارت سمیت آن بوده باشد.<sup>۳۶</sup>

به نظر می‌رسد رامپوری در اصل توجّه به مسأله، مُصیب است؛ ولی در حَلِّ مُشکل، کامیاب نیست.

با این همه، خوشبختانه گویا گِره، گُشودنی است، و این اشارت باریک شیراز، نه از آن اشارت هاست که رمز و راز آن را در معابر زمان و دهلیزهای تاریخ گم کرده باشیم یا دست نیسان به دستبرد خاموش و نهان آن را از حافظه تاریخی ما زوده باشد.

پیش از هر توضیحی، باید فرا یاد آورد که:

بَلایِ جانِ آن کَس که زخمِ پلنگ دارد، موش است؛ و این، یکی از مُناسباتی است که میانِ «موش» و «پلنگ» هست؛<sup>۳۷</sup> البتّه بر حَسَبِ اِعتقادِ قُدماء.

• صبحدم خاکی به صحرا برد باد از کوی دوست / بوستان در عنبر سارا گرفت از بوی دوست • من دگر مثل به صحرا و تماشا نکتّم / که گلی همچو چوخ توبه همه بُستان نیست • حاجت صحرا نبود، آینه هست / گر نگارستان تماشا می‌کند • نفسی وقت بهازم هوس صحرا بود / با زلفی دو که دام نتوان تنها بود • هرگز اندیشه یار از دل دیوانه عشق / به تماشای گل و سبزه و صحرا نرود • وقت آنست که صحرا گل و سنبُل گیرد / خلق بیرون شده هر قوم به صحرای دگر • گردن افراشته ام برفلک از طالع خویش / کاین منم با تو گرفته زه صحرا در پیش • منم این بی تو که پروای تماشا دازم ؟ / کافرم گردل باغ و شر صحرا دازم • گر به صحرا دیگران از بهر عسرت می‌روند / ما به خلوت با تو ای آرام جان! آسوده‌ایم • عهد کردیم که بی دوست به صحرا نرویم / بی تماشا گه رویش به تماشا نرویم • صوفی و کُنج خلوت، سعدی و ظرف صحرا / صاحب هتّر نگیزد بر بی هتّر بهانه! • یک روز به ایتفاقی صحرا من و تو / از شهر پروان شویم تنها من و تو • خواهیم که بامدادی بیرون زوی به صحرا / تا بوستان بریزد گلهای بامدادی • راحت جانست رفتن با دلاری به صحرا / عین درمانست گفتن درد دل با غمگساری • روز صحرا و سماعست و لب جوی و تماشا / در همه شهر دلی نیست که دیگر بزبایی!

بعضی افاضل سُراج سخن سعدی، واژه «صحرا» را در بعضی اینگونه بیتها، «باغ بیرون شهر» معنی کرده‌اند (نگر: عَزَلِیَاتِ سعدی، بر آسای چابهای شادروانان مُحَمَّدعلی فروغی [و] حبیب یغمایی، مقابله، اِعرابگذاری، تصحیح، توضیح واژه‌ها و اصطلاحات، معنای آیات و ترجمه شعرهای عربی: کاظم برگ نیسی، ویراست ۲، ج: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۸۶ ه.ش. / ۱۰ / ۶۹ و ۱۹۷ و ۲۱۹ و ۲۵۷ و ۲۶۵ و ۲۹۲ و ۳۲۶ و ۵۹۴ و ۶۱۷ و ۷۷۶ و ۷۷۷ / ۲ / ۸۸۲ و ۹۷۰ و ۹۹۸ و ۱۱۰۱ و ۱۱۴۱ و ۱۱۸۶ و ۱۳۵۷)؛ که زیاده مُتسایحانه است. چُنین می‌نماید که تعبیر «دشت» و «باغ و دشت» که در بعضی دیگر مواضع در بیان مفاد «صحرا» به کار برده‌اند (نگر: همان، ۱ / ۵۶۴ و ۶۹۳ و ۸۸۲ و ۱۱۰۱)، مُناسبت تر باشد.

۳۶. بهارباران، غیاث‌الدین رامپوری، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع منشی نولکشور، ۳ / ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۶ م.، ص ۱۷۳.

۳۷. گُذشتگان، از مُناسباتی گونه‌گون میان موش و پلنگ آگهی داده‌اند و مُعتقد بوده‌اند که «میان پلنگ و موش مُناسبت است به خاصیت». (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، مُحَمَّد بن محمود بن أحمد طوسی، به اهتمام: منوچهر شتوده، ج: ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۵۷۹)

از آن جمله مُناسبتها، یکی، آن است که «هرگاه پلنگ مریض گردد، موش خورده تا نیک شود». (حبیب السیر فی اخبار اُفراذ بَشر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الخُسینی المدغوب خواند امیر، با مقدمه: استاد خلیل‌الدین همائی، به کوشش: دکتر مُحَمَّد دبیرسیافی، تهران: انتشارات ختام، ج: ۴، ۱۳۸۰ ه.ش. / ۴۰ / ۶۸۹؛ نیز سنج: حیاة الخَیوان الکُبْرَى، کمال‌الدین مُحَمَّد بن مَوسَى الدَمیرِی، عینی بِتَحقیقه: اِبراهیم صالح، ط: ۱، دمشق: دار البشائر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۲۶ ه.ق. / ۴۰ / ۹۹؛ و: خواص الحیوان. [تحریر و ترجمه حیاة الخَیوان.، مُحَمَّد تقی تبریزی، مُصَحِّح: فاطمه مهری، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۵ ه.ق.، ص ۳۵۳؛ و: همان متن، به کوشش: میرهاشم مُحدَث. و. دکتر یوسف بیگ باباپور، ج: ۱، تهران: انتشارات سفیر آرژان، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۳۵۱؛ و: عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، مُحَمَّد بن محمود بن أحمد طوسی، به اهتمام: منوچهر شتوده، ج: ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۵۷۹؛ و: منافع حیوان، عبد‌الهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن اِبراهیم مراغی، به کوشش: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۷۱) دیگر، آن است که هرگاه سر پلنگ را جایی دفن کنند، موشان بسیار در آن جای گرد آیند. (نگر: حیاة الخَیوان الکُبْرَى، کمال‌الدین مُحَمَّد بن مَوسَى الدَمیرِی، عینی بِتَحقیقه: اِبراهیم صالح، ط: ۱، دمشق: دار البشائر، ۱۴۲۶ ه.ق. / ۴۰ / ۱۰۱؛ و: خواص الحیوان. [تحریر و ترجمه حیاة الخَیوان.، مُحَمَّد تقی تبریزی، مُصَحِّح: فاطمه مهری، ج: ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۵ ه.ق.، ص ۳۵۳؛ و: همان متن، به کوشش: میرهاشم مُحدَث. و. دکتر یوسف بیگ باباپور، ج: ۱، تهران: انتشارات سفیر آرژان، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۳۵۱؛ و: کتاب نُزْهَةُ القلوب. المقالة الأول [کذا]، مرتبه سیم: در ذکر حیوانات.، حمد الله مُستوفی قزوینی، به سعی و اهتمام: اِسْتِفْسُون، ط: ۱، لندن، ۱۹۲۸ م.، ص ۵۱)

سه دیگر، آن است که هرگاه دست و چنگالهای پلنگ را جایی دفن کنند، در آن جای موشان نریند. (نگر: حیاة الخَیوان الکُبْرَى، کمال‌الدین مُحَمَّد بن مَوسَى الدَمیرِی، عینی بِتَحقیقه: اِبراهیم صالح، ط: ۱، دمشق: دار البشائر، ۱۴۲۶ ه.ق. / ۴۰ / ۱۰۲؛ و: خواص الحیوان. [تحریر و ترجمه حیاة الخَیوان.، مُحَمَّد تقی تبریزی، مُصَحِّح: فاطمه مهری، ج: ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۵ ه.ق.، ص ۳۵۴؛ و: همان متن، به کوشش: میرهاشم مُحدَث. و. دکتر یوسف بیگ باباپور، ص ۳۵۲)

چهارم، همان است که باجمال بدن اشارت زفت و بنفصیل از آن خواهیم گفت؛ یعنی: مُناسبت موش با زخم پلنگ.

پنجم، آن است که «چو دندان پلنگ را بر دَر سولاخ [= سوراخ] موش بدانند، موش از سولاخ [= سوراخ] بازگوه برآید دم پیش و سر از پس». (جامع الحکمتین، ابومعین ناصر خسرو قبادیانی مروزی میگانی، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی: پرفسور هنری گریین / هانری گریین. و. دکتر مُحَمَّد معین، ج: ۲، تهران: کتابخانه ظهوری، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۷۲)

ششم، آن است که اگر پاره‌ای پیه پلنگ اندر خانه بنهی، هرچ بدن خوالی موش باشد آنجا آید و همی گُشنندشان، و ایشان خوشبختن را بدان همی افکنند... (جامع الحکمتین، ناصر خسرو، همان چاپ، ص ۱۷۲)

ناگفته نماند که:

گذشتگان را باور این بود که هرگاه پلنگی آدمی را زخم زند، موش در طلب آن برآید تا بر آن بول کند!، و چون چنین کند، زخم خورده جان خواهد سپرد! وزین روی، مجروح زخم پلنگ را از موشان مضمون و محفوظ باید داشت.

این مضمون را، أبوالبقاء کمال‌الدین مُحَمَّد دَمیری قاهری شافعی (ف ۸۰۸ ه.ق.)،<sup>۳۸</sup> و پیش از وی، حَمَد (/ حمدالله) مُستوفی قزوینی،<sup>۳۹</sup> و دیگران،<sup>۴۰</sup> در مؤلفات و مکتوبات خویش درباره جانوران آورده‌اند؛<sup>۴۱</sup> و در ادبیات قدیم ما نیز شهرتی داشته است.

منوچهری دامغانی، در چکامه‌ای گفته است:

هرکه او مجروح گردد یک زه از نیش پلنگ موش گرد آید برو تا کار او زیبا کند<sup>۴۲</sup>

عمید لومکی،<sup>۴۳</sup> از سراینندگان سده هفتم هجری، نیز گفته است:

«پلنگ و موش» را چونان دو نماد متقابل قوت و ضعف / قدرت و عجز، در سخن گذشتگان بارها می‌بینیم.

سعدی خود در بوستان فرموده است:

پلنگی که گردن کند بر وحوش

به دام افتد از بهر خوردن چو موش

(بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۴۶، ۲۷۳۰)

مولوی در غزلی گفته است:

گر پلنگی، به یکی باد چو موشی گردی

ور توشیری، به یکی برق ز روبه بتری

(کلیات شمس یادوان کبیر، با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ ه.ش.، ۱۵۵ / غ ۲۸۷۲، ۳۰۵۰۹ ب)

از پورنهای جامی منقول است:

بر خویشتن بمیزی از بیم همجو موش،

هر که که چون پلنگ درآیم به خرخره!

(لغت نامه دهخدا، ذیل «میزیدن»)

۳۸. نگر: حیاة الخیوان الکبری، کمال‌الدین مُحَمَّد بن موسی الدَمیری، عینی بتحقیق: ابراهیم صالح، ط: ۱، دمشق: دار البشائر، ۱۴۲۶ ه.ق.، ۴ / ۱۰۲.

نیز سنخ: حواص الحیوان. [تحریر و ترجمه حیات الخیوان.، مُحَمَّد تقی تبریزی، مُصَحِّح: فاطمه مهری، ص ۳۵۴؛ همان متن، به کوشش: میرهاشم مُخَدَّت. و. دکتر یوسف بیگ باباپور، ص ۳۵۲.

۳۹. نگر: کتاب نزهة القلوب (المقالة الأول [کذا])، مرتبه سیم: در ذکر حیوانات)، حمدالله مُستوفی قزوینی، به سعی و اهتمام: [سینفسون، ط: ۱، لندن، ۱۹۲۸ م.، ص ۳۰.

۴۰. نمونه را، نگر: منافع حیوان، عبدالهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوشش: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۷۱.

۴۱. در عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات زکرتیا بن مُحَمَّد بن محمود قزوینی (ف ۶۸۲ ه.ق.)، از «خاک» پاشیدن موش بر زخم پلنگ و مردن مجروح بر اثر آن، سخن زفته است. (نگر: عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، زکرتیا بن مُحَمَّد بن محمود کمونی قزوینی، نسخه برگردان نُسخه خطی کهن کتابخانه مونیخ موزخ ۶۷۸ ه.ق.، ص ۴۶۴، به کوشش: دکتر یوسف بیگ باباپور، ج: ۱، تهران: انتشارات سفیر آردهال، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۳۷۱، نیز سنخ: ص ۴۰۷؛ عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، زکرتیا بن مُحَمَّد بن محمود قزوینی، ترجمه فارسی، به همت حاج مُحَمَّد نصیر خوانساری، چاپ سنگی عصر ناصری، تهران: کارخانه کربلانی مُحَمَّد حسین به‌کتابت: عباسعلی تفرشی، ۱۲۸۳ ه.ق.، ص ۲۵۰، نیز سنخ: ص ۲۶۵؛ و این قول، با آنچه در پیشینه منابع قدیم و متنهای کهن آمده و در ادبیات ما شهرت بسیار دارد. و نمونه‌هایش خواهد آمد، لختی ناساز است.

هر چند باب جست و جوی در این باره مفتوح است، علی‌الجماله، فرا، احتمالی در خاطر می‌آید که واگو به‌کردنش را زبانی نیست. و العلم عند الله: در کتاب منافع حیوان عبدالهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی (به کوشش: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۷۱؛ نیز سنخ: ص ۲۱۹) آمده است:

«... و چون پلنگ یکی را بزند، موش بیاید و بر او شاشد و خال اندازد. اندامش عفن گردد، از آن بمیرد. ...»

آیا مُخْتَمَل نیست که قزوینی عجایب نویس، مطلب خود را از چنین متنی فارسی به نازی درآورده باشد و در عبارت مَأْخَذ فارسی خود، «خال» را «خاک» خوانده باشد؟ ...

۴۲. دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح: [سید] حبیب یغمایی، به کوشش و مقدمه: سید علی آل داود، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۷۵.

۴۳. درباره وی، نگر: فرهنگ سخنان، دکتر ع. [عبدالرسول] ختیاپور (تاهباززاده)، ج: ۱ (ویراست دوم)، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۶۸، ۱۳۷۲ ه.ش.، ۲۰ / ۶۵۶.



که گر چنگ پلنگی در تو آید  
بیاید<sup>۵۲</sup> بر تو میزد<sup>۵۳</sup> تا بمیری<sup>۵۴</sup>!

چکاد بُلند سَنَتِ دیرینِ شِعْر پارسی در سده اخیر، زنده یاد استاد  
مَلِکُ الشُّعْرَاءِ بهار، در مَثَنویاتش، آنجا که شرحی دراز از رنج و  
شِکَنجِ بَند و حَس و تَبَعیدِ خویش می گوید، در «حِکایَتِ کُسی  
که با پلنگ دوستی کرد و موشان را بیازرد»، شروده است:

... موش، عاشق بود به زخمِ پلنگ  
می کُند سوی زخم دار آهنگ

گر بران زخم آید و میزد<sup>۵۵</sup>  
خسته از جای بر نمی خیزد  
من شنوده ستم این سخن ز استاد  
عُهد<sup>۵۶</sup> با اوست هر چه با ادا!

بوالفَرَجِ نیز قطع‌های دارد  
وَنَدْران، این حدیث بگزارد...<sup>۵۷</sup>

اِشَارَتِ اَخیرِ اُسْتادِ بهار به هَمانِ شُرودِ اَبوالفَرَجِ رونی است که  
گذشت.

پیدا است آنجا هم که حکیم سنائی غزنی در چکامه‌ای اندرزی  
فرموده است:

حرص و شهوت در تو پیدا زند؛ خوش خوش تو مَنخُصِب،  
چون پلنگی بر یمین داری و موشی بر یسار،<sup>۵۸</sup>

افزون بر تصویر نمادین «پلنگ» و «موش» و پیوندشان با «حرص»  
و «شهوت»، به همین باور به مخاطره‌انگیزی حضور «موش» در  
جایی که امکان زخم خوردن از «پلنگ» در میان باشد، عنایت و

پلنگِ هجرزد چون پنجه بر من  
چوموش از بام بر من میخست آیم!<sup>۴۴</sup>

بسی پیش از وی، ابوالهَیثَمُ اَحْمَدُ بنِ حَسَنِ جُرجانی اِسماعیلی،  
در چکامه حکمی معروفش و در ضمن پُرششهای پُرشماری که در  
آن چکامه مجال طرح داده، شروده است:

پلنگ<sup>۴۵</sup> اگر بگزد مرد را، ز بهر چه موش  
بحیلها<sup>۴۶</sup> بر میزد<sup>۴۷</sup> ز بام و از دیوار<sup>۴۸</sup>؟

که ناظر به همان مضمون است.

ابوطاهرِ خانونی، از سراینندگان سده پنجم، گفته است:

موش چون بازماند از کُشتن  
بر پلنگان زده گمیز<sup>۴۹</sup> کند!<sup>۵۰</sup>

نیز ابوالفَرَجِ رونی راست در زُمَره هَجَویات:

مرا گوئی که تو خصمِ حقیری  
تو هم مردِ دبیبری، نه آمیری

مُسَلِّمان وار پندت داد خواهم  
تو خود پندِ مُسَلِّمان کنی پذیری!؟

فراوانت پلنگانند خُصمان  
مگر<sup>۵۱</sup> با موش خُصمی درنگیری

۴۴. فرهنگ آندراج، محمد پادشاه المَتَخَلِص بِشاد، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع مُشقی  
تولکیشور، ۱۸۸۹، ۱۸۹۴، ۳ / ۴۹۳، ذیل «میختن».

در این مأخذ، نام سراینده بیت، «عمیده لومکی» ضبط شده است.

۴۵. در شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهَیثَمُ اَحْمَدُ بنِ حَسَنِ جُرجانی منسوب به مُحمَّد بن  
سرخ نیشاپوری: «بلنگ».

۴۶. چنین است در جامع الحکمتین چاپی؛ و بظاهر، «بحیلها» باید خواند.

۴۷. در شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهَیثَمُ اَحْمَدُ بنِ حَسَنِ جُرجانی منسوب به مُحمَّد بن  
سرخ نیشاپوری: «بحیله بروی میزد».

۴۸. جامع الحکمتین، ابومعین ناصر خسرو قبادیانی مروزی بیگانی، به تصحیح و مقدمه  
فارسی و فرانسوی: پرفسور هنری گریبن [ / هانری گریبن ]، و دکتر مُحمَّد معین، ج: ۲،  
تهران: کتابخانه ظهوری، ۱۳۶۳ هـ.ش، ص ۲۲ و ۱۶۶؛ شرح قصیده فارسی خواجه  
ابوالهَیثَمُ اَحْمَدُ بنِ حَسَنِ جُرجانی، منسوب به مُحمَّد بن سرخ نیشاپوری، به تصحیح  
و مقدمه فارسی و فرانسوی: هنری گریبن [ / هانری گریبن ]، و مُحمَّد معین، ج: ۱، تهران:  
قِسْمَتِ اِیران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۳۴ هـ.ش، ص ۵۰.

۴۹. در مأخذ چاپی: «کمیرو».

۵۰. کتاب نُزْهَة القُلُوب (المقالة الأولى اكدنا)، مرتبه سیم: در ذکر حیوانات)، حمدالله مُستوفی  
قزوینی، به سعی و اهتمام: استیفنسون، ط: ۱، لندن، ۱۹۲۸ م، ص ۳۰.

۵۱. پندار من بنده، این است که «مگر»، در اینجا، یعنی: «چه خوبست، بیجاست».  
در لغت‌نامه، علامه لغوی مفصل، زنده یاد استاد علی اکبر دهخدا. تَعَمُّدَه اللهُ تَعَالَى بِرِخْمَتِهِ  
الْوَّاسِعَةِ، این معنی را هم از تریز «مگر» آورده است، و این عبارت را از گُلسْتانِ سَعْدی گُوَاره  
آن شمرده، که درست هم هست:

«لَمَمانِ حَکیمِ اَندَرانِ قافله بود؛ یکی از کاروانیان گفت: مگر اینان را (= دزدان را) نصیحتی  
کنی، گفت: دروغ باشد کلمه حکمت با ایشان گفتن».

۵۲. در متن مأخذ چاپی: «بیاید».

«بیاید» را از نسخه بدلها برگزیدیم.

۵۳. میزدن / میختن: شاشیدن، بول کردن، اِدْرار کردن.

۵۴. دیوان استاد ابوالفَرَجِ رونی، به تصحیح: پرفسور چابکین، با تصحیحات و یادداشتهای  
تکمیلی: مُحمَّد علی ناصح، ضمیمه سالِ ششم مَجَلَه اَرْمغان، ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ هـ.ش، ص  
۱۳۴.

۵۵. در مأخذ چاپی: «می زد»!

پیدا است که «می» جزو اصلی فعلِ تَبَسِطِ را، «می» پیشوند فعلِ اِنگاشته‌اند. نمونه  
تَصْرُفَاتِ و اِیرانستان است که در جُدا سازی «می» و «با» یَد طولی دارند؛ اگرچه «می»  
«میدان» و «با» «بکارت» باشد!

۵۶. در مأخذ چاپی: «عهد».

۵۷. دیوان اَشعارِ مَلِکِ الشُّعْرَاءِ بهار (بر اساس نسخه چاپ ۱۳۴۴)، ج: ۱، تهران: مؤسسه  
انتشارات نگاه، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۷۴۱.

۵۸. دیوان حَکیمِ اَبوالمَجدِ مَجدودِ بنِ آدمِ سَنائِ غَزَنوی، به سعی و اهتمام: [سَنید  
مُحمَّد تقی] مُدَرِّسِ رَضوی، ج: ۳، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲ هـ.ش، ص ۱۸۷.



ایتکا داشته است.

یله گُندی تا بدان گزیده فراز آیدی و آن را بلیسدی، بر آن نمیزدی.  
...»<sup>۶۵</sup>.

آنوری هم از همین مخاطره سخن می‌دارد، آنجا که می‌سراید:

باری، با اینگونه پندارها، و از بیم چنان آزارها، پیداست که برای  
جلوگیری از رسیدن موشان به زخم خوردگان پلنگ، کارهایی  
می‌گردد. اند.

دشمنان را مایه دادن نزد من دانی که چیست؟  
جمع کردن موش دشتی با پلنگ بربری<sup>۶۵</sup>

خاقانی شروانی در چکامه‌ای که به پاشخ نجم‌الدین احمد سیمگر  
سُروده است، گفته:

اعتقاد بدین که موش، خواهان بول کردن بر زخم پلنگ است  
و زخم خورده پلنگ بر آثر این بول موش خواهد مُرد، در گفتار  
دانشی مرد سره، استاد ابوریحان بیرونی، هم مذکور است<sup>۶۶</sup>؛ و این،  
نشان می‌دهد که چنین باوری اختصاص به عوام مردمان نداشته و  
مورد تأیید خواص و اهل علم آن روزگاران هم بوده است.

گر تو هستی خسته زخم پلنگ حادثات  
پس تو را از خاصیت هم گربه بهتر پاسبان<sup>۶۶</sup>

با آگاهی که از انگار شهای گذشتگان داریم، نیک درمی‌یابیم که  
سخنسالار اشارت‌شناس شروان چه می‌گوید. کسی که خسته زخم  
پلنگ است، باید از موش بر خذر باشد، و زین‌روی، گربه را بهترین  
پاسبان خویش می‌یابد؛ چه، گربه دشمن موش است و موش از  
نزدیک شدن به گربه می‌هراسد.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی، در کتاب جامع الحکمتین، در  
گزارش آن بیت ابوالهثیم احمد بن حسن جرجانی اسماعیلی که  
گفته بود: «پلنگ اگر بگذرد مرد را، ز بهر چه موش / بحیلها<sup>۶۶</sup> بر میزد  
ز بام و از دیوار<sup>۶۷</sup>»، برداشتی نسبتاً متفاوت با باورداشت پیشینه  
قدما عرضه کرده است و نوشته:

از برای جلوگیری از رسیدن موشان به زخم خورده پلنگ، چاره  
دیگری متصور بوده است؛ و آن، یاری جستن از آب است.

«و اما جواب سؤال آنک موش همی بر گزیده پلنگ بر میزد، آنست  
که گوئیم: این شگفتی مردمان را بدان همی آید ازین که چنین  
نیست که ایشان همی گمان برند. و گوئیم: میان بهری از جانوران  
دوستی است و میان بهری دشمنی. ... میان پلنگ و موش نیز  
دوستی از آفرینش هست؛ و موش بدانک گزیده پلنگ را بجوید،  
نه آن خواهد که بدو میزد، بل خواهد که آن آلودگی دهان پلنگ را  
بلیسد، و چون از آن باز نندش حیلت کند و به دیوار و بام بر شود  
تا بوی آن بیابد، و چون بر آن گزیده رسد و بوی آن بیابد، از شادی  
گمیز<sup>۶۸</sup> بر آن بیندازد، و خواهد که چیزی ازو بدان لعاب<sup>۶۹</sup> و آثر پلید  
برسد ...»

حاج ملا اسماعیل واعظ سبزواری (اسماعیل بن محمد جعفر)  
۱۲۲۴-۱۳۱۲ ه.ق.)، از وعظ بنام روزگار ناصرالدین شاه قاجار،  
در کتاب مجمع التوین که در ایام اقامت خویش در آذربایجان و  
خصوص شهر تبریز به نام مظفرالدین میرزا ولیعهد (مظفرالدین  
شاه) سپسین پرداخته است و شامل مجالس منبری اوست به  
طرزی بدیع<sup>۶۷</sup>، نکته‌ای می‌گوید که به کار مانحن فیه می‌آید.

قبل از نقل کلام واعظ یادشده، سزاوار آنست درباره کتاب مذکور  
توضیحی بدهم تا از خواننده عزیزی که نمی‌داند چرا نکته  
جانورشناختی را از کتاب مجالس منبری یک واعظ قاجاری  
نقل می‌کنم، لختی رفع استیحا و استیغفار و دفع استعجاب و  
استعجاب شود.

این شگفتی نیست، و لکن حد عامه را گفتند: موش همی خواهد  
که به گزیده پلنگ بر میزد، ازین سخن متحیر شدند. و اگر موش را

۵۹. دیوان آنوری، به کوشش: سعید نفیسی، ج: ۳، تهران: انتشارات سگه. و. پیروز، ۱۳۶۴  
ه.ش.، ص ۳۰۵.

۶۰. اشارت بدین باور قدمانی در باب زخم پلنگ و شاش موش، باز هم در سخن آنوری  
هست. نگر: همان، ص ۳۷۵.

۶۱. نگر: آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه: اکبر دانایرشت، ج: ۵، تهران: مؤسسه  
انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۵۵۳.

۶۲. چنین است در مآخذ چاپی؛ و بظواهر، بحیله‌ها باید خواند.

۶۳. جامع الحکمتین، ابوعفین ناصر خسرو قبادیانی مروزی یمگانی، به تصحیح و مقدمه  
فارسی و فرانسوی: پرفسور هنری گربین [ / هانری گربین ]. و. دکتر محمد معین، ج: ۲،  
تهران: کتابخانه ظهوری، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۲۲ و ۱۶۶.

۶۴. گمیز بول، شاش، پشباش.

۶۵. لعاب آب دهان.

۶۵. جامع الحکمتین، ناصر خسرو همان ج، ص ۱۷۰، ۱۷۲.

۶۶. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش: دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، ج: ۱۱، تهران:  
انتشارات زوّار، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۳۲۶.

۶۷. از کتاب مذکور، تصویر دو چاپ سنگی زیر دست من است و مورد استفاده‌ام: یکی  
چاپ سنگی کارخانه حاجی احمد آقا ولی حاجی ابراهیم در تبریز (به کتایت: حُسن بن  
عبدالله شیستری) به سال ۱۳۱۰ ه.ق.، و دیگر چاپ سنگی دارالطباعه‌ی میرزا علی اصغر  
به سال ۱۳۲۰ ه.ق.؛ و چنین در یاد دازم که این کتاب، چاپ خروفی هم دارد (شاید از  
«انتشارات اسلامی» ی «تهران»؟)؛ لیک بر حافظه اعتمادی نیست؛ که گفته‌اند: الذاکره  
ماکره! ... و راست گفته‌اند!

کتابِ مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ حاجِ مُلَا إِسْمَاعِیلِ وَاِعْظِ سَبْزَواری، دَر حَقِیْقَتِ، کَشْکُولِیِ اسْتِ مُبَوَّبِ وِ مُنْظَمِ که زُووسِ اَبْوَابِ آن به شِناخْتِ جَانورانِ مُخْتَلَفِ راجِعِ می‌گَرَدَد، و هَر بَابِ آن، بَر سِیاقِ یَکِ مَجْلِسِ از مَجَالِسِ اَهْلِ مَنبَرِ تَحْرِیرِ گَرْدِیدِه اسْتِ تا به کَارِ مُتَصَدِّیانِ وُغْظِ و تَدْکِیرِ یابِید.

بَرایِ آن که تَصَوُّرِ رُوشَن‌تَرِیِ از سَاخْتارِ مَجَالِسِ و مَواِعِظِ سَبْزَواریِ یابِید، گَزارشِ زُووسِ مَباحِثِ «مَجْلِسِ هَفْتادِ وِ یَکُم» اِورا که عُمْدَةُ مَباحِثِ اِینِ مَجْلِسِ به «پَلَنگ» راجِعِ می‌گَرَدَد، به لَفْظِیِ که خُودِ وی دَر فِهْرِسْتِ کِتابِش - پَس از دِیباچِه - یادِ کَرْدِه اسْتِ، می‌اَورَم:

«مَجْلِسِ هَفْتادِ وِ یَکُم: دَر اَحْوالِ پَلَنگِ و صِفاتِ و اَحْوالِ<sup>۶۸</sup> آن و اَقْسامِ آن و جَنگِ پَلَنگِ با شِیرِ و بَیروِ الظَّفَرِ بَیْنَهُم سِجَالِ،<sup>۶۹</sup> و فَرَقِ پَلَنگِ با شِیرِ دَر چَندِ چِیزِ، و قَولِ اَطْبا که اللَّبَنُ یَعْدِی، و تَأثِیرِ شِیرِ پَلَنگِ دَر نَمْرودِ، و خِواصِّ اَجْزایِ و اَعْضایِ آن، و کَراهَتِ پُوشِیدَنِ پُوسْتِ پَلَنگِ، و سُؤالِ مُوسَى عَنِ اَکْرَمِ الخَلْقِ عِنْدَ اللهِ، و تَنْمِرِ عَلَی - ع - و حَدِّ زَدَنِ او و لَیْدِ بَرادَرِ مَادَرِیِ عُثْمَانَ رَا و نِجاشِیِ شاعِرِ رَا جِهتِ شِرابِ خُورَدَنِ اَنها و اِحْراقِ جَماعَتِی، و حِکایَتِ پَسَرِ اَن حَضَرَتِ که عَسَلِ بَقْرَضِ بَر دَاشْتِه بُوَد و تَغْییرِ اَن جَنابِ بَر اَمُّ کَلْثُومِ جِهتِ گَرْدَنِ بَنَدِ عاریَةِ مَضمونَةُ<sup>۷۰</sup>، و حِکایَتِ عَقِیلِ و اِسلامِ او، و مَحَبَّتِ پِیْغَمْبَرِ - ص - بَه عَقِیلِ، و شَهادَتِ اَوْلادِ عَقِیلِ دَر کَرْبَلَا، و حِکایَتِ قاسِمِ پَسَرِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ که قاتِلِ پَدَرِ رَا دَر مَجْلِسِ مُخْتارِ کُشتِ.»<sup>۷۱</sup>

چُنْانِ که مَلاحِظَه می‌فَرْمایِید، اِینِ مَرْدِ و اِسْعِ الاِطْلاعِ طَویلِ اَلْباعِ، رِشتَه سَخَنِ رَا به دَسْتِ می‌گَرَفْتِه و به شیوَه «اَلْکَلَامِ یَجْرُؤُ الْکَلَامِ» پِیشِ می‌رَفْتِه و مَعْلُوماتِ مُتَعَدِّدِ و مُتَنَوِّعِیِ رَا بَر مُخاطَبِ خُویْشِ عَرَضِه می‌دَاشْتِه و به طَرزِیِ دِلْچَسَبِ از عَنائِینیِ که بَظاهِرِ دَر شِناسا نِیْدَنِ بَهائِمِ و سِباعِ اسْتِ اَغازِ می‌گَرْدِه و اَنگاهِ بَظرافَتِ دَر قَلَمِروِ مَعارِفِ دِینیِ گامِ می‌نِهادِه و خَتَمِ کَلامِ رَا بَاسْتادِیِ تَمامِ به مَرثِیَه و مَصابِیِ اُولِیا می‌کَشانَدِه و بَدینِ طَرِیقِ، بابِ طَرزِ تازِه‌ایِ از مَجْلِسِ گُویِیِ و خَطابَه مَنبَرِیِ رَا مُفْتوحِ می‌دَاشْتِه که از بَرایِ عَامَه مُخاطَبانِ گِیرائِیِ فُوقِ العادِه دَاشْتِه اسْتِ؛ و بَعیدِ می‌دَانَمِ هِنوزِ هَمِ خُوانندَه دُوقَمَندِ فاضِلیِ باشَد که دَر تَصَفِّحِ چُنینِ کِتابِ مُتَنَوِّعِ المَضا مِینِ و مَجموعَه رَنگازَنگِ سَرگَرَمِ کُنندَه پُرا طِلاعیِ رَعْبَتِ نَکُنَد؛ بَلِ اِطْمِینانِ دَارَمِ بَعْضِ خُوانندگانِ صاِحِبِ اَهْلِیَّتِ اِینِ سَطُورِ، از هَمِ اِکنونِ رَاغِبِ شُدِه اِنْدِ نُسَخْتِیِ از کِتابِ مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ رَا فَراهَمِ اَرزَنَد و دَر مُطالعه گِیرَنَد!

الْقَرَضُ، دَر مَجْلِسِیِ که مُلَا إِسْمَاعِیلِ وَاِعْظِ سَبْزَواریِ دَر کِتابِ مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ دَر اَن دَر بابِ «پَلَنگ» سِباطِ اِفادَتِ گُسْتَرانِیدِه اسْتِ، از جُمْلَه گُفْتِه:

«... و اِگَر پَلَنگِ کَسِیِ رَا رَخمِیِ<sup>۷۲</sup> کُنَد، دَفْعَه مَوشِ اَنجا پِیدَا می‌شُودِ که بَرانِ رَخمِ بُولِ کُنَد، و چُونِ بُولِ مَوشِ به رَخمِ بَرَسَنَد، اَن مَجْرُوحِ می‌مِیرَد. اِیْنَسْتِ که هَرکه رَخمِ پَلَنگِ دَاشْتِه باشَد، دَر مِیانِ آبِ تَخْتِه می‌زَنَد و او رَا رُویِ اَن تَخْتِ<sup>۷۳</sup> می‌خُوابانَد که مَوشِ نَتوانَد خُودِ رَا به او بَرسانَد...»<sup>۷۴</sup>.

اِینِ اِنگاره و چاره‌ایِ که وَاِعْظِ سَبْزَواریِ نَقْلِ می‌کُنَد، البتَه رِیشَه قَدِیم‌تَرِ دَرَد.

۶۸. کَذَا.

۶۹. «وَأَحْوالِ» دَر چاپِ سَنگیِ ۱۳۲۰ ه.ق. نِیامَدِه اسْت.

۷۰. یَعْنی: گاهِیِ اِینِ ظَفَرِ می‌یابَد و گاهِ اَن؛ و چُنْانِ نِیستِ که هَمواره یَکِ پِیروزِ مِیدانِ باشَد.

۷۱. دَر چاپِ سَنگیِ ۱۳۲۰ ه.ق.: عاریَه مَضمونَه.

۷۲. مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ، حاجِ مُلَا إِسْمَاعِیلِ وَاِعْظِ سَبْزَواریِ، چاپِ سَنگیِ، تَبْرِیز: کارخانَه حاجِ اَحْمَدِ اَقا و لَیدِ حاجِ اِبْراهِیمِ، ۱۳۱۰ ه.ق.، ص ۲۱؛ و:

هَمان، چاپِ سَنگیِ، دارالطَباعِیِ مِیرزا عَلِیِ اَصغَر، ۱۳۲۰ ه.ق.، ص ۱۷.

۷۳. دَر چاپِ سَنگیِ ۱۳۲۰ ه.ق.: رَخمِ.

۷۴. دَر چاپِ سَنگیِ ۱۳۲۰ ه.ق.: تَخْتِه.

۷۵. مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ، سَبْزَواریِ، چاپِ سَنگیِ، تَبْرِیز: کارخانَه حاجِ اَحْمَدِ اَقا و لَیدِ حاجِ اِبْراهِیمِ، ۱۳۱۰ ه.ق.، ص ۳۶۲؛ هَمان، چاپِ سَنگیِ،

دارالطَباعِیِ مِیرزا عَلِیِ اَصغَر، ۱۳۲۰ ه.ق.، ص ۲۷۹.

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ طُوسِي، در کتابِ كِرَامَتِ عَجَائِبِ الْمَخْلُوقَاتِ وَ غَرَائِبِ الْمَوْجُودَاتِ - که از نَفَائِسِ مُؤَلَّفَاتِ فَارِسِي نیمی دُوُمِ سَدِّهِ ششمِ هِجْرِي بشمار است، در بهره‌ای که به پلنگ اختصاص داده، نوشته است:

«پلنگ ... هر جا کی زخمِ گردِ موش پدید آید و از آن هلاک شود بی زخمِ موش<sup>۷۵</sup> و این خاصیت است؛ پس مجروح را ننگه دارند بر تختی و تخت در میان آب نهند تا نیک شود. و اگر موش راه یابد به وی، بول بر آن کند، مجروح عینِ گردد و تباہ شود. چهارده روز ننگه باید داشت. ...»<sup>۷۶</sup>

به گمان این دانش‌آموز، رازِ مُنَاسَبَتِ پارسی زخم‌خورده حکایتِ گِلستان را با کنارِ دریا، در همین انگاره قداماً در نحوه نگاه‌داری زخم‌خوردگان پلنگ توان جست. زخم‌خورده پلنگ، از برای فرار از موش، به آب پناه می‌برده و سعدی را بدین دقیقه تنبه و توجه بوده است.

چنان‌که دیدید، این شیوه چاره‌گری برای زخم‌خورده پلنگ، و روی‌آوری زخم‌خوردگان پلنگ به آب، در گذشته شهرتی داشته است.

مُجِیْبُ الدِّینِ بَیْزَقَانِي، سُخْنُورِ بَیْزَرِگِ اَرَانِ و پُرورده سُخْنُسالارِ شِروان، هم در چکامه‌ای عرفانی‌گونه سُروده است:

چو ز پلنگِ شب و روزت آبِ وحدتِ جوی، که زخم‌خورده او را، گریز نیست ز آب<sup>۷۷</sup>

عَلَى الظَّاهِرِ، مُجِیْبِر، به همان‌گونه چاره‌جویی‌ها و ناگزیری زخم‌خورده پلنگ از آب نظر داشته است که طوسی و سبزواری گفته‌اند.

ختمِ کلام را، از راه استطراد، عرض می‌کنم:

کلیم همدانی کاشانی در غزلی گفته است:

گر به من خاشاکِ این دریا ز زخمِ پلنگ از کسی چیزی بدل نبود حساب آسا مرا<sup>۷۸</sup>

خیال می‌کنم در این که کلیم زخمِ سختِ خاشاکِ دریا را «زخمِ پلنگ» می‌خواند، اِتکائی باشد به خاطر پیوند فرهنگی «دریا» با «زخمِ پلنگ»، و توگویی شاعرِ نازک‌خیال، زخمِ پلنگ را از نابیوسیده‌ترین جای ممکن و همان جایی که زخم‌خوردگان پلنگان بدان پناه می‌جسته‌اند، یعنی: «دریا»، مجالِ طرح می‌دهد، تا غایتِ نابیوسیدگی این زخم و آزار و آسیب را تصویر کرده باشد؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

اصفهان / ۱۳۹۶ هـ.ش

۷۵. عیازت، گرفت‌وگیری دازد... شاید. والبتّه به احتمال بسیار ضعیف «هلاک نشود بی زخم موش» درست باشد؛ یعنی مثلاً زخم پلنگ کشنده نیست و ضربه نهانی را موش می‌زند؟! ... هر چه هست، صاف و روشن نیست.

۷۶. عَجَائِبِ الْمَخْلُوقَاتِ وَ غَرَائِبِ الْمَوْجُودَاتِ، مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ طُوسِي، به اهتمام: منوچهر شستوده، ج: ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۵۷۸.

۷۷. دیوانِ مُجِیْبِ الدِّینِ بَیْزَقَانِي، به تصحیح و تعلیق: دکتر مُحَمَّدِ اَبَادِي [باویل]، ج: ۱، تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ هـ.ش، ص ۲۴.

در متنی مطبوع دیوانِ مُجِیْبِر، این بیت را با ستاره‌ای نشاندار کرده‌اند و با احتمال بنا بوده است تعلیقه‌ای در ایضاح آن قلمی شود؛ لیک گویا از قلم طابع فروافناده و در بخش تعلیقات و خواشی دیوان، یادداشتی که بدین بیت راجع باشد، نیامده است.

۷۸. دیوانِ اَبُو طَالِبِ کَلِیْمِ کَاشَانِي، به تصحیح و مقدمه: ح [= حسین]. پرتویبضائی [کاشانی]، تهران: کتابفروشی خنیا، ۱۳۳۶ هـ.ش. [تاریخ پایان مقدمه] ص ۹۴، غ ۱۷.